

شهید ابراهیم زارعی



نام پدر	علی
تاریخ تولد	۱۳۵۰/۰۱/۰۳
محل تولد	بوشهر - دشتی
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۲/۲۲
محل شهادت	سلمچه
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	بسیج
شغل	آموزش و پرورش
تحصیلات	دانشجو
مدفن	درازی

زندگینامه

زندگینامه شهید

الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم در جه عندالله واولئک هم الفائزون

سبوی کر بلا هماره دست به دست می گشت و از خیل عاشقان پروانه ی مست ، دوباره دلباخته ای را لایق شایستگی مدال پر افتخار الهی پیدا کرده بود ، گلچین کرد . ابراهیم جان چه زیبا بود موعد دیدارت با معشوق . همان زمان که برای صحبت با دلدار با زبان خاکی آماده شدی ، آن چنان دلسوخته گشتی که دیگر ملکوت طاقت ماندن تو را در پهنه خاکیان نداشت و روح بزرگ و متلاطم تو موجی عظیم زد و قفس محدود تن را در هم شکست و به سوی معبود سراسیمه پرواز کرد . از وعده وصل عشاق چه می توان گفت که عزیز جانشان و مراد دلشان این گونه فرمود :

محبوبیت نزد بارگاه احدی را کلام فیلسوف توانا یا عارف و عالمی بزرگ می تواند درک کند تا از آن سخن گوید .

شهید ابراهیم زارعی در تاریخ ۲۱/۲/۱۳۵۰ در محیطی مصفا از مهر حسین و خانواده ای پرورش یافته در مکتب حسین ، در روستای درازی چشم به جهان گشود . دوران ابتدایی را در دبستان شهید فرمود روستای محل سکونت خود آغاز کرد .

از ابتدا شوق به تحصیل و استعدادی شکوفا در او مشاهده می شد . قرآن کریم را به خوبی نزد برادر آموخت . دوران راهنمایی را نیز با موفقیت در مدرسه شهید پرچه روستا به پایان رسانید و برای ادامه تحصیل در کنکور دانشسرای تربیت معلم شرکت کرد و به دانشسرا راه یافت .

این بود که رفتن به مجمع عاشوراییان را بر ماندن در کوی ناسوتیان بر می گزیند روانه میدان نبرد حق علیه باطل می گردد . آفرین بر روح ظریف و پرمهرتان ، مرحبا بر این جان بر کفان که این گونه ندای سید مظلومان ، حسین بن علی (ع) آن زمان که در پهنه خونبار نبرد عاشوراییان با یزیدیان فریاد برمی آورد که ((هل من ناصر ینصرنی)) به جان و دل لبیک گفتند .

شهید زارعی برای بار اول پنج ماه متوالی در جبهه می ماند . سپس برای تکمیل سال تحصیلی به شهرستان برمی گردد ولی این بار مواجه می شود با پیام سراسر شورانگیز پیر خمین ، آن زمان که فرمود : حسینیان امروز دیگر وقت درنگ نیست . آتش غیرتش زبانه می کشد و او را سراسیمه به جمع یاران برمی گرداند . ولی این بار با چهره ای فروزان تر ، اراده ای مصمم تر و آتش عشقی سوزان تر به پدر و مادر پیام می دهد که عزیزانم بدانید این رفتن ، رفتن آخر من است و این گونه خود را در آستانه وصل دلدار می بیند بالاخره در تاریخ ۲۲/۲/۶۷ هنگامی که برای ادای نماز صبح وضو می ساخت همچون عموی بزرگوارش شهید حجت الاسلام و المسلمین حاج شیخ ابوتراب عاشوری آتش خصم دون زبانه کشید و گل زیبای وجودش را پرپر نمود و حسین دیگری را به بزم عاشورائیان پذیرفتند . اینک ماییم و صلابت گفته مادر که بدرقه راه جگرگوشه اش می کند : فرزندم تو را برای بازگشایی راه بسته شده حرم با صفای حسین (ع) فرستادم ولی چه کنم که تو خود رفتی و به دیدار مولا نائل گشتی ، سلام مرا هم خدمت مولایم حسین برسان و بلندی گفته پدر که گفت :

فرزندم تو را به راه علی اکبر حسین فرستادم خدا را شکر می کنم که فرزندی چون تو را لایق من ساخت و ماییم و پیام خونبار تو که ندا بر می آورد : امت اسلام نکند تجربه تلخ خون دل خوردن رهبر جامعه اسلامی تکرار گردد و نکند که سنگر سربازان آقا امام زمان (ع) خالی بماند که خون شهدا □ حجت را بر همه تمام نمود .

آری ابراهیم رفت و اینک ماییم و کوله باری سنگین از مسئولیت تداوم خون او .

سجایای اخلاقی

در دوران کودکی با الهام از محیط خانواده در مجالس حسینی شرکت فعال داشت . در بین دوستان در تقید به فرائض دینی ، حسن خلق و متانت مشهور بود . عشق به حسین و محافل حسینی در وجودش مالا مال بود . جوانان ما محبت حسین را آن زمان که مادر در مصیبت فاطمه اشک می ریخت و به فرزند خود شیر می داد در وجود خود جای دادند علاوه بر این ابراهیم از تبار ذاکران دلسوخته ای بود که یکی را بر منبر وعظ سر بریدند و بزرگ دیگرش را در ماه محرم به ضرب گلوله شهید نمودند .

معرفی پدر و مادر شهید

شیخ علی زارعی متولد سال ۱۳۱۳ در روستای درازی فرزند زایر عباس آخوند ملا علی است . آخوند ملا علی که قریب به اجتهاد بوده از نجف برای تبلیغات دینی به روستای درازی می آید و به پیشنهاد کدخدای وقت در روستا اقامت می گیرند و اقدام به تأسیس مکتب دینی می نماید . شیخ علی نیز قرآن را نزد پدر می آموزد . به سن جوانی که می رسد برای کار و کسب در آمد به کشورهای حاشیه خلیج فارس می رود و سال های متمادی در آنجا مشغول به کار می شود . حاصل ازدواج آنها شش پسر و چهار دختر بود که شهید ابراهیم زارعی فرزند پنجم خانواده می باشد .

فاطمه عاشوری فرزند شیخ حسین عاشوری متولد ۱۳۲۴ در روستای چارک می باشد که مادر ایشان بی بی زبیده شهر یاری از سادات با کرامت منطقه بوده اند . اجداد پدری ایشان که مشهور به آل عاشور هستند و پدر بزرگ ایشان شیخ علی عاشوری اولین شاعر شعر محلی دشتی است که به علم و فضیلت شهره خاص و عام بوده و هستند . پدر وی از واعظین شهیر منطقه بوده و بسیاری از واعظین منطقه از محضر وی تلمذ نموده اند آیت الله حاج میرزا احمد دشتی توجه ویژه ای به منبر ایشان داشته اند . فاطمه عاشوری حدود سال ۱۳۳۸ با شیخ علی زارعی ساکن روستای درازی ازدواج می نماید .

وصیت نامه

و قاتلوهم حتی لا تکون فتنه

با سلام و درود به محبوب قلبم حضرت صاحب الزمان و امام امت این بزرگ مرد اسلام و سلام بر شهیدان انقلاب اسلامی و جمیع خادمین اسلام و قرآن وصیت نامه ام را آغاز می کنم :

خدای را سپاس و شکر گذارم که مرا در چنین میهنی آفرید و مرا توفیق خدمتگذاری به اسلام و مسلمین کرد . بارالها تو شاهی که من برای خدمتگزاری به اسلام و یاری کردن قرآن عزیز پا به جبهه نور علیه ظلمت می گذارم اگر چه لیاقت خدمت به اسلام را ندارم . بنده بنا به وظیفه شرعی خود که وظیفه شرعی یک مسلمان است به جبهه می روم تا شاید بتوانم خدمتی به اسلام عزیز کرده باشم و در چنین موقعیتی قطره ای در تکامل دریای بیکران باشم که به سوی جبهه روان است .

خدایا ! بار گناهانم مانند کوهی بر بدنم سنگینی می کند . من بنده گنهگارم ، خداوندا تو به لطف و مرحمت مرا مورد عفو و بخشش قرار بده زیرا این بدن ضعیف و رنجور من تاب مقاومت آتش جهنم را ندارد . خداوندا ! توفیق شهادت را بر من عطا کن که تنها آرزویم شهادت در راه فی سبیل الله است .

در پایان چند کلمه ای با خانواده و اقوام و آشنایان به عنوان برادری حقیر عرضه می دارم :

مادرم ، تو بسیار برای من رنج کشیده ای چه شبها و چه روزها که بر بالین من نشسته ای ، مرا حلال کن که من نمی توانم زحمات بیکران تو را جبران نمایم . پدرم ، تو هم برای من زحمت کشیده ای مرا ببخش و حلال کن .

برادران و خواهرانم ، اگر چه برادر خوبی برای شما نبودم ، واز من بدی دیده اید . پیرو خط امام و در خط اسلام باشید و عبادت و طاعت خداوندی را فراموش نکنید و به پندهای پیامبرگونه حضرت امام گوش فرادهید . از کلیه آشنایان و بستگان و اهل ولایت ، هر کسی از من بدی دیده مرا ببخشید و حلال کنید .

ای مردم همیشه در صحنه در چنین لحظات حساس نباید به خود اجازه دهید تا دشمن نفسی تازه کند و خود را قوی گرداند . با شرکت فعال خود در میادین نبرد با ایمانی راسخ و امدادهای غیبی آخرین رمق های دشمنان اسلام را به نیستی مبدل نمایید و راه کربلای حسینی را برای عاشقان اباعبدالله باز نمایید .

سرباز کوچک امام زمان ابراهیم زارعی

مصاحبه

مصاحبه با مادر شهید

در زمان بارداری احساس آرامشی همواره همراه من بود . به راز و نیاز و عبادت با خداوند بیش از پیش توجه می کردم . در خوردن غذا دقت می کردم و به فقرا ، مستمندان و یتیمان کمک می نمودم . تولد ابراهیم مصادف با سیزدهم رجب ، میلاد با سعادت مولای متقیان امیر مومنان علیه السلام بود و پدر بزرگوارشان با مراجعه به قرآن نام ابراهیم را برای ایشان برگزیدند . از دوران کودکی نماز را نزد خودم فراگرفت و قرآن را نیز نزد برادر بزرگ خود آموخت و برخی از سوره های قرآن را نیز حفظ کرد . از همان اوان کودکی به همراه پدر خود به مسجد می رفت و در کنار برادر بزرگش در عزاداری ها و مراسم مذهبی ، در پایگاه مقاومت روستا شرکت می کرد . از صدای خوبی برخوردار بود و همیشه صدای اذان ، دعا و قرآنش از بلندگوی مسجد به گوش می رسید .

به پدر و مادر خود علاقه بسیار داشت و برای ما احترام خاصی قائل بود و با خواهران و برادران خود همبازی بود . در منزل همیشه فردی فعال بود و سعی می کرد در کارهای بقیه به آنها کمک نماید . ابراهیم همانطور که به تفریح ، سرگرمی و ورزش علاقه بسیار زیادی داشت (مخصوصاً ورزش فوتبال که علاقه خاصی به آن داشت) برای تحصیل و فراگیری دانش نیز اهمیت ویژه ای قایل بود و تا پایان تحصیلات راهنمایی ، که در روستا گذراند ، همواره جزو شاگردان ممتاز مدرسه به شمار می رفت . پس از موفقیت در کنکور تحصیلات خود را در دانشسرای تربیت معلم ادامه داد .

در آخرین نامه اش نوشته بود : این آخرین نامه من است و دیگر منتظر نامه من نباشید . چند روز پس از آن نامه خبر شهادتش را برای ما آوردند و وقتی که بالای سر جسد مطهر ایشان رسیدم برای لحظه ای چشמהایش را گشود و برای همیشه بست .

خاطرات

خاطره [۱]

خسته و کوفته ، اسلحه به دوش در حالی که بی خوابی و بی قراری ، ۷ ساعت نگهبانی در سنگر کمین را به دوش می کشیدم راهی سنگر استراحت شدم . هنوز به انتهای کانال سنگرهای کمین و خاکریز نرسیده بودم که صدای ضجه و زاری برادری من را به خود آورد . صدا از جانب سنگر فرماندهی گروهان بود . صاحب صدا را می شناختم . اندکی تأمل و تحمل ، سپس دوان دوان جانب صدا دویدم . گریه بزرگ مردی کوچک بود . آری صدای دوستم شهید ابراهیم زارعی بود . بدون درنگ پرسیدم مگر چه شده که این طور گریه می کنی ؟ حق حق گریه هایش امان از او بریده بود .

با اشاره به پشت سرم مرا متوجه واقعه نمود . بلی ، پیکر خون آلود شهید دوراهی که بر اثر تیر مستقیم دشمن به فیض عظمای شهادت نائل آمده بود ، بر روی دستان دوستان همسنگرش به سوی سنگر آورده می شد . اندکی بعد در پتویی پیچیده شد تا طومار سیاه و بی پایان ظلم و جور مهاجمان کافرکیش سیاه تر گردد و تا ابد باز بماند . پس از انتقال جسد شریف شهید برای دلجویی در کنار دوستم نشستیم .

واز باب دلجویی و دلداری حادثه را امری عادی برای او ترسیم نمودم . اندکی پس از بیان این مطلب (شهید ابراهیم زارعی) دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و از درگاه خداوند این دعا را مسألت نمود که بنده زمینی از راز و نیاز آن موقع شهید هیچ نفهمیدم : ((خدایا ایشان را نیز به درد من مبتلا کن))

حقیقتاً از این دعا هیچ نفهمیدم . یک شب بعد از شهادت شهید دوراهی بنده به همراه چند تن از دوستان بر اثر ترکش خمپاره ای مجروح و به بهداری سیدالشهدا[ؑ] منتقل و پس از آن راهی دیاری که به آن دل بسته بودیم شدیم .

چند روز پس از گذشت این ماجرا برادری که در تعاون سپاه دشتی خدمت می کرد برای عیادتم به منزلمان آمد و از شهادت ابراهیم زارعی مرا با خبر ساخت ، باور نمی کردم ، چندین بار به جد از آن برادر سؤال کردم آیا می خواهی مرا به شوخی بگیری و ... و ابراهیم با شهادتش دعای آن شبش را برایم تفسیر کرد .

شعر

به یاد شهید ابراهیم زارعی

در معبد آینه جا بود و نبودی
نامت نیایش با خدا بود و نبودی
در تعزیت های نگاهم می سرودم
دستان تو از من جدا بود و نبودی
بی روی تو درد دلم آوا نمی کرد
چون گوهر اشکت دوا بود و نبودی
در جاده وحشت هراسان می گذشتم
بر گردنم طوق خط بود و نبودی
بر وسعت احساس من غم بانگ می زد
غمباد بر جانم صدا بود و نبودی
آری شکوه صحنه های مادرانه
با ظلمت شب آشنا بود و نبودی
دل می کند هر دم برایت بی قراری
بی روی تو دل بی صفا بود و نبودی
هرگز فراموشی نخواهد شد شکیا
آن شب که تکبیرش رسا بود و نبودی

شعراز جناب آقای حمید زارعی (شکیبا) برادر بزرگوار شهید

۱۵- نقل خاطره از برادر یعقوب مقاتلیرهم رزم شهید زارعی



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران